



ظرفیت های مشارکت سیاسی در قرائت از نظریه ی ولایت فقیه

پدیدآورده (ها) : ایزدهی، سیدسجاد
علوم سیاسی :: سیاست متعالیه :: پاییز 1395 - شماره 14 (علمی-پژوهشی)
از 97 تا 116
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1169210>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان
تاریخ دانلود : 04/03/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

ظرفیت‌های مشارکت سیاسی در قرائت از نظریه‌ی ولایت‌فقیه

سیدسجاد ایزدهی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۱۳

تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۹/۱۸

سیاست متعالیه

- سال چهارم
- شماره چهاردهم
- پاییز ۹۵

ظرفیت‌های
مشارکت سیاسی
در قرائت از نظریه‌ی
ولایت‌فقیه
(۹۷ تا ۱۱۶)

چکیده

ولایت فقیه به‌عنوان نظریه‌ی سیاسی شیعه در عصر غیبت، شاهد قرائت‌های متعددی برای اداره‌ی جامعه در زمان‌های مختلف بوده است. برخی از این قرائت‌ها مانند قرائت "حسبه" و "ولایت عامه فقیهان" ذیل قرائت نظم غیرمردم‌سالار قرار می‌گیرد که به‌خاطر غلبه‌ی چارچوبی خاص از قدرت، مشروعیت حکومت را در گرو حاکم قرار داده و سهم محدودی برای مشارکت سیاسی توده‌ی مردم قائل شده است؛ لذا ظرفیت محدودی برای جلب مشارکت سیاسی حداکثری شهروندان دارد. برخی قرائت‌های دیگر مانند "ولایت مطلقه فقیه" و "ولایت انتخابی فقیه" ذیل قرائت نظم مردم‌سالار قرار گرفته و با عنایت به حاضر دیدن مردم در: تأسیس، اداره‌ی حکومت و نظارت بر حاکمان و کارگزاران، از ظرفیت‌های زیادی در جلب مشارکت سیاسی برخوردار هستند. این تحقیق ضمن تبیین مشروعیت تحقق نظریه‌ی ولایت فقیه ذیل این دو قرائت اساسی، و تمایز این قرائت‌ها؛ ظرفیت‌های هر قرائت را بر اساس مبانی و ادله‌ی آن مورد بررسی قرار می‌دهد و بر این باور است که: قبض و بسط آزادی‌ها و مشارکت‌های سیاسی مردم و نخبگان بیش از آن که برعهده‌ی قوانین هر نظام یا تصمیم‌های ولی فقیه باشد، به ظرفیت‌های آن نظام (مبتنی بر مبانی و ادله‌ی قرائت از ولایت فقیه) مرتبط است.

واژه‌های کلیدی:

نظم غیرمردم‌سالار، مردم‌سالاری، حسبه، ولایت عامه فقیهان، ولایت مطلقه فقیه، ولایت انتخابی.

* دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه

(sajjadizady@yahoo.com)

حاکمیت و اداره‌ی نظام سیاسی در زمان‌های گذشته رویکردی غیرمردم‌سالار داشت و بر اساس آن، فردی معین (به‌نام سلطان، امپراطور، خلیفه، سزار، ملکه و ...) بر امور جامعه سلطه داشته و تمامی فرایند اداره‌ی جامعه به وی مستند می‌شد و مردم در تعیین و عزل حاکمان و سایر امور اساسی نظام سیاسی جایگاهی نداشتند. این دیدگاه در چند سده‌ی اخیر، به چارچوب غالب نظم مردم‌سالاری تغییر یافته است. در نظم مردم‌سالار مردم در جعل قوانین و تعیین کارگزاران نقش محوری دارند و نظارت آن‌ها بر حاکمان عنصر محوری محسوب می‌شود.

با عنایت به این که سنخ ادله و مبانی در نظر گرفته‌شده برای ولایت فقیه مناسب قرائت نظم غیرمردم‌سالار است، ممکن است برخی را به این توهم بیناندازد که ساختار ولایت فقیه مناسبتی با نظم مردم‌سالار ندارد و در عصر تحقق نظام‌های مردم‌سالار، فاقد وجهت و جایگاه است؛ درحالی که نظریه‌ی ولایت فقیه بیش‌تر از آن که قالبی ساختاری داشته باشد، رویکردی محتوایی داشته و از این روی قابلیت بازخوانی برای همه‌ی شرایط و زمان‌ها را دارد و جاودانگی شریعت و ضرورت تحقق آن در همه‌ی زمان‌ها و شرایط، حکم به امکان تحقق آن ذیل دو قرائت غالب می‌کند. لذا نظریه‌ی ولایت فقیه به‌عنوان نظریه‌ی سیاسی شیعه در عصر غیبت که اداره‌ی جامعه را به نیابت از معصوم (ع) برعهده‌ی فقیه جامع‌الشرایط می‌نهد، همان‌گونه که در زمان‌های گذشته به‌عنوان جایگزین نظم‌های سیاسی موجود ارائه شده و مستدعی نقد و نفی نظریه‌های رقیب خود - مانند نظریه‌های سلطنت و خلافت - بوده است، امروزه نیز قابلیت طرح و رقابت در قبال نظم‌های سیاسی جدید - مانند لیبرال دموکراسی، سوسیال دموکراسی، جمهوری، سلطنت مشروطه و ... - را دارد و می‌تواند ضمن نقد این نظم‌های سیاسی، الگویی مناسب جهت اداره‌ی مطلوب جامعه محسوب شود. به‌بیان دیگر، باید گفت نظریه ولایت فقیه به زمان‌های گذشته و غلبه‌ی قرائت نظم غیرمردم‌سالار اختصاص نداشته است و در عصر حاضر - که قرائت غالب در نظم‌های سیاسی معاصر را مردم‌سالاری تشکیل می‌دهد - نیز قابلیت تحقق دارد.

نظریه‌ی ولایت فقیه که در آغاز، ذیل قرائت نظم غیرمردم‌سالار قرار داشت و بر اساس اقتضائات آن بازتعریف شده بود، جایگاه مردم را در ساختار نظام سیاسی، به محدوده اموری چون: گزینش حاکمان و جعل قوانین عرفی جهت اداره‌ی جامعه توسط مردم توسعه نمی‌داد؛ این نظریه در عصر حاضر و دوران غلبه‌ی قرائت نظم مردم‌سالار بازتعریف شده و در قالب نظامی مشخص و ساختاری نو، جهت اداره‌ی جامعه‌ی امروزی بازسازی شده است. طبیعتاً ساختار موجود قابلیت بیش‌تری جهت استفاده از رأی و نظر مردم در اداره‌ی جامعه

دارد. بدیهی است که این قضیه به معنای التقاط و ضرورت پذیرش دموکراسی به عنوان سوغات جامعه‌ی مدرن از سوی اسلام نیست؛ بلکه جامعیت دین اسلام و فراگیری آن نسبت به همه‌ی زمان‌ها، مکان‌ها، انسان‌ها و همه شئون زندگی حکم می‌کند که اندیشمندان دینی می‌بایست ضمن بازخوانی مبانی و آموزه‌های دینی، قرائتی از دین (و به صورت خاص، نظم سیاسی مطلوب) را متناسب با شرایط بومی جامعه‌ی خویش ارائه دهند که ضمن تحفظ بر محتوای دینی در اداره مطلوب جامعه و قرائتی روزآمد از آن، از ظرفیت تجربه تمدن بشری استفاده کند و از این روی، علاوه بر تضمین مشروعیت نظام سیاسی، کارآمدی آن را نیز تأمین نماید.

تحقق قرائتی از ولایت فقیه در عصر حاضر و ایجاد ساختاری متمایز با محوریت ولایت فقیه در قالب نظام جمهوری اسلامی ایران، و قرارداد ظرفیت‌های وسیعی از مردم‌سالاری در قانون اساسی کشور، در قبال قرائت‌های پیشین از ولایت فقیه که عمدتاً در ساختار نظم غیرمردم‌سالار جای می‌گرفتند، نمایانگر قابلیت بازخوانی نظریه‌ی ولایت فقیه در همه‌ی اعصار و زمان‌هاست.

فارغ از ضرورت یا امکان بازخوانی نظریه‌ی ولایت فقیه در اعصار مختلف ذیل قرائت‌های متفاوت، آنچه قابل بررسی و تحقیق است، کاوش در ظرفیت‌های متمایز قرائت‌های متفاوت از ولایت فقیه نسبت به یک‌دیگر، ذیل اموری چون: قابلیت به کارگیری مردم در گستره‌ی مشارکت سیاسی، جایگاه مردم و احزاب و نهادها در خصوص نظارت بر قدرت سیاسی، قبض و بسط گستره‌ی اختیارات حاکم از حیث محدوده زمانی و مکانی یا تحدید اختیارات به اموری معین، به کارگیری گونه‌ای از ساختار نظام سیاسی مشتمل بر اموری مانند تفکیک قوا و ... است. زیرا اموری چون: تفاوت نگرش‌های پیشینی، روش اجتهادی متفاوت، الزامات ساختاری و شکلی قرائتی معین و ظرفیت‌های بومی هر جامعه در امکان اجرای گونه‌ای مشخص از نظم سیاسی، در قابلیت‌های یک نظم سیاسی می‌تواند تأثیرگذار باشد؛ لذا عملاً ظرفیت‌های متمایزی در قرائت‌های مختلف ارائه شده از ولایت فقیه وجود دارد که این تحقیق، ضمن بررسی تمایز این قرائت‌ها، ظرفیت‌های مختلف هر کدام از این قرائت‌ها را مورد بررسی و تحقیق قرار می‌دهد.

۱. قرائت نظم غیرمردم‌سالار از ولایت فقیه

عمده‌ی ادله‌ی نظریه‌ی ولایت فقیه، به زمان حضور معصوم (ع) مستند بوده و ریشه‌ی آن به زمانی برمی‌گردد که قرائت نظم غیرمردم‌سالار، نظریه‌ی غالب اداره‌ی جامعه را تشکیل داده؛ بلکه قرائت نظم سیاسی مردم‌سالار به معنایی که امروزه مصطلح است، برای مردم و

حتی نخبگان آن عصر شناخته شده نبود. از این روی، جدا از ادله‌ای که مستند نظریه‌ی ولایت فقیه است و اصل این ولایت را به اثبات می‌رساند، در خصوص چگونگی ساختار نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه و سرپرستی فقیه در این نظام باید گفت: نظریه‌ی ولایت عامه‌ی فقیهان (به عنوان نظریه‌ی مشهور فقیهان در ولایت فقیه) در زمان تحقق و غلبه‌ی قرائت نظم غیرمردم‌سالار شکل گرفته و ساختار غالب در آن زمانه، با رویکرد مردم‌سالاری هم‌گونی کمی دارد و نسبت به زمان حاضر از ظرفیت کمی برای مشارکت حداکثری مردم برخوردار است. بر این اساس، فقیهان در سده‌های آغازین عصر غیبت، نظریه‌ی ولایت فقیه را - با اختلاف قرائت‌هایی که در آن وجود دارد - به گونه‌ای تنظیم کرده‌اند که ذیل قرائت نظم غیرمردم‌سالار قرار می‌گرفته است. با عنایت به این که این تحقیق درصدد بحث تفصیلی در خصوص ولایت فقیه نیست و عمده دغدغه آن، مباحثی در خصوص ظرفیت‌شناسی قرائت‌های متفاوت ولایت فقیه است، ضمن اختصار در بررسی ماهیت قرائت‌های متفاوت ولایت فقیه، مهم‌ترین اقتضائات و ظرفیت‌های برخی از این قرائت‌ها را مورد عنایت قرار می‌دهد.

۱.۱. مشارکت در قرائت ولایت عامه‌ی فقیهان

براساس نظریه‌ی ولایت عامه‌ی فقیهان به عنوان مشهورترین دیدگاه فقیهان در خصوص نظام سیاسی شیعه در عصر غیبت (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۱۶: ۱۷۸) به موازات آن که مشروعیت نظام سیاسی در گرو ولایت امام معصوم (ع) و سرپرستی وی بر امور جامعه است، فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت از همان اختیارات به جهت اداره‌ی امور جامعه بر اساس آرمان‌ها و آموزه‌های شریعت برخوردار است (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۲۱: ۳۹۶ و نراقی، ۱۴۱۷: ۵۳۶). نظریه‌ی ولایت عامه‌ی فقیهان، چون در فضایی شکل گرفت که سلطان جائر بر جامعه مسلط بود و شیعیان از گروه‌های اقلیت جامعه محسوب می‌شدند، فقیهان شیعه در فضای تقیه قرار داشته و قادر به ابراز نظر در خصوص دیدگاه آرمانی خویش نبوده‌اند؛ لذا هیچ‌گاه از ارائه‌ی دیدگاه کلی در خصوص نظریه ولایت فقیه تجاوز نکرده (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۱۳: ۳۵۹ و خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۸۸) و از این روی هیچ‌گاه، تحقق خارجی (ذیل نظام سیاسی) به خود نگرفته و عمدتاً ذیل مصادیق ولایت و سرپرستی بر امور فردی و در میان مؤمنان معنا شده است. لذا بسیاری از مباحث نظام سیاسی مانند: جایگاه مردم در نظام سیاسی و گستره‌ی مشارکت سیاسی مردم و نخبگان، کیفیت گزینش کارگزاران، ساختار اجرایی نظام سیاسی در این نظریه و ... مدّ نظر قرار نگرفته است؛ بلکه با عنایت به غلبه‌ی نظم غیرمردم‌سالار در زمان گذشته، اصولاً مردم جایگاه مشارکتی فعالی نداشته و بسیاری از مباحث مبتنی بر قرائت مردم‌سالاری در آن زمان غیرموجه به نظر می‌رسیده است.

دیدگاه فقیهان در خصوص ولایت فقیه به مثابه حاکمیت سلاطین و ائمه‌ی اطهار(ع)، مقتضی دو گونه دیدگاه در خصوص گستره‌ی مشارکت سیاسی مردم در این نظم سیاسی است؛ زیرا هم سوئی نظریه‌ی ولایت فقیه با نظریه‌ی ولایت امام معصوم(ع) مستدعی گستره‌ای برابر و مشابه در خصوص مشارکت سیاسی مردم است. از این روی باید گفت قطعاً نسخ مشارکت سیاسی مردم در این نظریه به مثابه مشارکت سیاسی مردم در نظام‌های استبدادی نبوده و مردم در نظریه‌ی ولایت عامه فقیهان، مانند نظم امامت، از جایگاه قابل قبولی در عرصه‌ی مشارکت سیاسی برخوردار بوده‌اند و در این نظریه ظرفیت‌های مناسبی برای جلب و توسعه‌ی مشارکت سیاسی مردم در نظر گرفته شده است. از همین روی، برخلاف نظم سلطنت، رویکرد مشارکتی مردم جنبه‌ی اثباتی داشته و رویکرد انفعالی ندارد. در این نظم سیاسی ضمن این که مردم با حاکمان و کارگزاران از جایگاه برابری در مقابل قانون برخوردار هستند، در فرایند تعیین حاکمان و کارگزاران و نظارت بر آنان نقش اساسی ایفا کرده و در عرصه‌ی تصمیم‌سازی نیز جایگاه قابل قبولی برای آنان ایجاد شده است.

هم چنین با عنایت به برخورداری ائمه‌ی معصوم(ع) از دو عنصر عصمت و اتصال به علم الهی (که موجب مصونیت آنان از خطا و بی‌نیازی در مشاوره می‌شود) می‌توان از ظرفیت فراگیرتر نظریه‌ی ولایت عامه‌ی فقیهان، برای مردم در خصوص شورا و مشورت و نظارت بر قدرت سیاسی به نسبت نظم امامت و ولایت یاد کرد؛ زیرا بر اساس نظریه‌ی ولایت عامه‌ی فقیهان، فقیه، فاقد عنصر عصمت بوده و امکان خطا در رفتار برای وی وجود دارد و از این روی، مقوله‌ی نظارت مردمی در این نظریه پررنگ‌تر است. از آن جاکه فقیه به علم الهی متصل نیست، لذا در مقام اجرای قوانین از ظرفیت بیش‌تری جهت جلب مشارکت مردم در قالب مشورت، شورا و رجوع به متخصص برخوردار است؛ بلکه از آن جاکه در این نظریه همه‌ی فقیهان از ولایت و حق حاکمیت برخوردار هستند و این قضیه به تزامن ولایت‌ها منجر می‌شود، لذا می‌توان از ظرفیت مقبولیت فراگیر مردمی یا گزینش خبرگان جامعه در فعلیت یافتن ولایت یکی از این فقیهان استفاده کرد.

۱.۲. مشارکت در نظم ولایت بنابر قرائت "حسبه"

حسبه در فقه شیعه، از ادله‌ی مشروعیت نظام سیاسی مطلوب در عصر غیبت است و در صورت فقدان دلالت ادله‌ی روایی برای ولایت فقیه، جایگاه راهبری برای فقیه در جامعه قائل می‌شود. قائلین به نظریه‌ی حسبه در نظم بخشی به امور سیاسی شیعه در قبض و بسط اختیارات فقیه در امور جامعه اتفاق نظر ندارند. در حالی که برخی از فقیهان، تنها به صحت و جواز تصرف فقیهان در امور حسبه باور دارند و انتصاب آنان به جهت رسیدگی به امور اندکی از نیازمندی‌های جامعه - مانند امور غیب و قصّر، ایتمام - را نیز از جانب شارع باور

ندارند، بلکه شارع را راضی به تصرفات آنان اعلام کرده و از این روی ولایت آنان در این محدوده را مجاز و صحیح برشمرده‌اند (خوئی، ۱۴۱۸: ۴۲۴). برخی دیگر از فقیهان ضمن این که ولایت فقیهان در امور سیاسی-حکومتی به غرض تدبیر امور جامعه را مورد قبول قرار نداده‌اند، انتصاب فقیه در خصوص اداری و بررسی اموری چون: ولایت بر افتاء، رسیدگی در امر قضاوت و مراعات، رسیدگی به اموال بدون صاحب، تصرف در اموال کسانی که استقلال در تصرف اموال خود ندارند، مفقودین و گم‌شدگان، بی‌سرپرستان، ورشکستگان، نکاح دختران بدون سرپرست و اموری از این دست را مورد عنایت قرار داده و وی را از جانب شارع، دارای ولایت شرعی در این امور دانسته‌اند (اراکي، ۱۴۱۳: ۹۴).

در نقطه‌ی مقابل این دو دیدگاه که محدوده‌ی اندکی از اختیارات را فراروی فقیه قرارداد و وی را در بخش محدودی از زندگی مردم دارای ولایت می‌دانند، برخی دیگر با عنایت به شرایط و اقتضائات زمانه، تشکیل نظام سیاسی و حفاظت و حراست از آن، ایجاد امنیت برای مردم کشور، دفاع در برابر دشمنان، حفظ بیضه‌ی اسلام و تأمین رفاه عمومی را از مواردی برمی‌شمرند که قطعاً شارع راضی به تعطیل آن‌ها در هیچ عصر و منطقه‌ای نیست؛ از این روی، فقیه را دارای ولایت بر انجام این امور دانسته و در این راستا حسن انجام اداری امور جامعه بر اساس موازین شریعت را تضمین نموده‌اند (تبریزی، ۱۴۱۶: ج ۱: ۱۰).

به خاطر تنوع و قبض و بسط بسیار در قرائت‌های مختلف از نظریه‌ی حربه در دیدگاه فقیهان شیعه، حربه از گستره‌ای فراخ در حوزه‌ی مصادیق برخوردار است؛ به گونه‌ای که در برابر برخی از قرائت‌ها از حربه که فقط امور فردی و نیازمندی‌های شخصی در جامعه را در بر می‌گیرد، در برخی قرائت‌ها، حربه خود دلیلی بر لزوم نظام سیاسی در عصر غیبت برشمرده می‌شود؛ زیرا با عنایت به این که حربه مفهومی کلی به حساب آمده و با واژگانی چون: «کلّ فعل»، «کلّ معروف»، «هی التّی علّم» مورد تعریف قرار گرفته و هرگونه کار خیر و پسندیده‌ای را در بر می‌گیرد، از این روی برخی، مصادیقی حداقلی از ولایت، در قالب «ولایت بر غیبت و قصر» که از مصادیق یقینی ولایت بر حربه محسوب می‌شوند را ذیل نظریه‌ی حربه جای داده و برخی مصادیقی چون نظام سیاسی را از زمره‌ی مصادیق حربه قرار داده‌اند (بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۳: ۲۹۰).

مطابق قرائت ولایت حربه در گستره‌ی نظام سیاسی، مقولات ضروری چون: «اصل تشکیل حکومتی مبتنی بر آموزه‌های اسلامی»، «اداره‌ی امور اجتماعی و مسائل سیاسی کشور مطابق آموزه‌های فقه شیعه»، «مرزبانی»، «جلوگیری از به هدر رفتن، چپاول و غارت انفال، ثروت‌های عمومی و سرمایه‌های ملی»، «پاسداری از فرهنگ و میراث دینی»، «رویارویی با تبلیغات ضداسلامی»، «انجام حدود، تعزیرات، قصاص و اخذ دیات» و امور

بسیاری که در این مختصر نمی‌گنجد، از مهم‌ترین مصادیق حسبه در زمان حاضر به حساب می‌آیند و انجام آن‌ها به دست فقیه، بدون امکانات و تشکیلات امکان ندارد. چه آن‌که دولت‌ها با بسیاری از این موارد به مخالفت برخاسته و آن را از وظائف و کارویژه‌های خود می‌دانند و از انجام آن به دست فقیه ممانعت به عمل می‌آورند. انجام این امور نیازمند تشکیلاتی است که قادر به انجام آن‌ها باشد. طبیعی است فردی به عنوان رهبر و سرپرست این تشکیلات متصدی این امور خواهد بود که با مبانی اسلامی آشنا بوده و در عین حال از توانایی اداره‌ی امور جامعه برخوردار باشد (زنجانی، ۱۳۷۶: ۱۶). از این‌روی، برخلاف قرائت‌های حداقلی و فردمحور از حسبه، تنها همین قرائت که رویکردی در راستای نظام سیاسی داشته و می‌تواند در قالب حکومت قرار گیرد را محور بحث قرار داده و ظرفیت آن، مدّ نظر قرار خواهد گرفت.

"آیت‌الله شیخ جواد تبریزی" از فقیهان معاصر و از قائلین به این قرائت از نظم حسبه، ضمن برشمردن مصادیقی از مشارکت سیاسی در گستره‌ی امور حسبه، فقیه یا فردی که از طرف وی مأذون است را از جمله افرادی دانسته است که شارع به تصدی وی نسبت به این امور راضی بوده و از همین‌روی، تضعیف وی از سوی دیگران را غیرمجاز و از مصادیق تضعیف مؤمنین دانسته است. وی این رویکرد در مشارکت سیاسی را در جبهه‌ی مقابل دیدگاهی قرار می‌دهد که مؤمنان در فرایند مشارکت سیاسی بی‌تفاوت بوده و در تعیین سرنوشت خود و تدبیر امور جامعه دخالت نداشته باشند. طبیعی است شارع مقدس نسبت به این عدم مشارکت راضی نباشد (تبریزی، ۱۴۱۱، ج ۳: ۴۰-۳۶). این قرائت در عین برنتابیدن گستره‌ی فراگیر اختیارات فقیه به‌مانند اختیارات ائمه‌ی معصومین(ع)، ضرورت‌های اجتماعی و دینی و جامعیت دین نسبت به همه‌ی مسائل و مباحث مورد نیاز جامعه را مورد عنایت قرار داده و مشارکت سیاسی در قالب حسبه از جانب توده‌ی مردم و نخبگان را تا سقف نیازهای جامعه در حوزه‌ی نظام سیاسی بالا برده است. (همان: ۳۶) این نظریه گرچه از قائلین زیادی برخوردار نیست و زوایای این نظم سیاسی نیز به‌خوبی در کلام قائلین آن تبیین نشده است، لکن می‌توان به اموری در خصوص ظرفیت این قرائت از ولایت فقیه در خصوص مشارکت سیاسی اشاره کرد:

اولاً؛ با عنایت به این‌که دلیل حسبه بر ضرورت بنا شده و تنها در مواردی جایز است که یقیناً شارع راضی به تعطیل آن نباشند. از این‌روی، هرگاه نسبت به اندراج مقوله‌ای تحت امور حسبه تشکیک شود، اصل بر عدم جواز آن خواهد بود. بنابراین مشارکت سیاسی تنها در اموری پذیرفته شده است که قدر متیقن بوده و از ضروریات برشمرده شود.

طبیعتاً در صورت شک در ضرورت و اندراج آن‌مورد ذیل امور حسبیه نمی‌توان به جواز مشارکت سیاسی در آن قضیه حکم کرد.

ثانیاً: بر اساس این نظریه بسیاری امور که فاقد ضرورت هستند، از ذیل حکم شرعی خارج گشته و می‌بایست تعیین تکلیف در این خصوص به عرف ارجاع شود. و این قضیه به واگذاری شرعیات به فقیهان و عرفیات به مردم انجامیده، و خارج شدن اداره‌ی جامعه از عهده‌ی ولیّ فقیه (به‌دلیل عدم ضرورت واگذاری این امور به فقیه) و واگذاری آن بر عهده‌ی مردم بدون نظارت یا ولایتی از جانب فقیه می‌تواند تدبیر حداکثری فقیه (در قالب اعمال ولایت یا نظارت ولایتی) را با اشکال همراه کند.

ثالثاً: با عنایت به این که امور حسبه در مقولات ضروری جریان داشته و جریان آن در امور غیرضروری مشکوک است، لذا در صورت اختلاف میان حکومت و شهروندان در خصوص ضرورت مشارکت سیاسی خاصّی مانند: جهاد، دفاع، پرداخت مالیات بیش‌تر در مواقع خاص، معلوم نیست اطاعت از حکومت از این حیث بر این شهروندان لازم باشد (حائری، ۱۴۱۴: ۹۳). این درحالی است که تحقق حکومت جز به‌واسطه‌ی این‌گونه مشارکت‌های سیاسی میسر نخواهد شد. بدیهی است علت عدم اشاره به ضرورت اطاعت از حاکمان در این‌گونه مشارکت‌های سیاسی را می‌بایست به اجمال این نظریه‌ی سیاسی و شفاف‌نشدن زوایای آن از سوی قائلین آن مستند کرد.

رابعاً: دلیل حسبه گرچه به‌جهت اثبات اصل "ولایت فقیه" در گستره‌ی اداره‌ی نظام سیاسی به‌جهت ضرورت و مطلوبیت آن در نزد شارع مفید خواهد بود، اما از اثبات کارویژه‌های جزئی نظام سیاسی قاصر است. چه آن که مصالح ثانوی و غیر ضروری با توجه به این که ذیل امور حسبه قرار نمی‌گیرد، به‌واسطه‌ی این دلیل قابل اثبات نیست؛ در حالی که دلیل مشروعیت نظام سیاسی می‌بایست علاوه‌بر مشروعیت بخشی به اصل نظام، مفید مشروعیت راهکارهای اجرایی آن در همه‌ی موارد حاکمیت نیز باشد (همان: ۲۲).

با وجود موارد چهارگانه‌ی فوق، آنچه می‌تواند جایگاه متمایزی برای مشارکت سیاسی در نظریه‌ی حسبه رقم بزند، سرپرستی اموری محدود و مضیق (در حد ضرورت‌ها) از جانب فقیه در امور سیاسی-اجتماعی است. طبیعی است در خارج از موارد تصدی حداقلی فقیهان، گستره‌ای وسیع از مشارکت سیاسی فراروی شهروندان و نخبگان قرار می‌گیرد که گرچه توصیه و تجویزی از سوی فقیهان در این خصوص صورت نمی‌پذیرد، لکن تفویض و واگذاری این امور به عرف و عقل یا عدم ممانعت شارع از این‌گونه رفتارها، موجب جواز گستره‌ای فراخ از مشارکت سیاسی در عرصه‌های متفاوت جامعه خواهد شد.

۲. قرائت نظم مردم‌سالار از ولایت فقیه

از آن‌جا که ولایت فقیه نه یک ساختار و شکل اجرایی برای اداره‌ی جامعه، بلکه محتوایی است که می‌تواند خود را در شکل‌های مختلف بازخوانی و بازتولید نموده و کارویژه‌های خود را محقق سازد؛ لذا ولایت فقیه در جامعه‌ی معاصر (با وجود غلبه‌ی قرائت مردم‌سالار و تحقق جامعه مدرن) از سوی فقیهان به‌عنوان تنها نظام سیاسی مشروع مورد عنایت قرار می‌گیرد. قرائت مردم‌سالار از ولایت فقیه که به بازخوانی منابع و آموزه‌های دینی و امکان تحقق آن در جامعه‌ی معاصر عنایت دارد، اموری چون: «پذیرش جایگاه مردم در نظام سیاسی»، «تأمین آزادی‌های مردم در گستره‌ی امور سیاسی-اجتماعی»، «محور قرار گرفتن نظر اکثریت مردم در تصمیم‌سازی‌ها» و ... را به‌رسمیت می‌شناسد. فقیهان با درک شرایط و اقتضائات آن، بازخوانی مبانی فقهی را مد نظر قرار داده، ضرورت تدبیر امور جامعه به‌دست ولی فقیه را ذیل نظم مردم‌سالار به نظریه‌ی سیاسی تبدیل کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که نظریه‌ی مردم‌سالاری دینی ذیل نظام جمهوری اسلامی به‌عنوان نظریه‌ای فقهی، بومی، کارآمد و مبتنی بر آموزه‌های فقه شیعه، بازتولید نظریه‌ی ولایت فقیه در قالب نظم مردم‌سالار و مبتنی بر شرایط جامعه‌ی معاصر است که در عین حال که حاکمیت سیاسی را برعهده‌ی ولی فقیه می‌نهد، جایگاه مردم را به‌گونه‌ی مطلوب تصویر کرده و سازوکار اجرایی برای حاکمیت قانون شرع و سرپرستی فقیه جامع‌الشرایط بر جامعه را تنظیم و ارائه کرده است.

۲.۱. مشارکت در نظم ولایت مطلقه فقیه (جمهوری اسلامی ایران)

نظریه‌ی ولایت عامه‌ی فقیهان، گستره‌ی وسیعی از اختیارات را برای فقیه قائل است. بر اساس این اختیارات، فقیهان قادر خواهند بود نظام سیاسی مطلوب شیعه را تأسیس کرده و شئون مختلف آن را اداره نمایند. اما با عنایت به این که تدبیر نظام سیاسی در مقاطعی با مشکلاتی مواجه می‌شود و حل آن‌ها نیازمند واگذاری اختیاراتی خاص در برون‌رفت از مشکلات و بحران است، بلکه بسیاری از موضوعات که در جامعه روی می‌دهد ذیل فروع فقهی وجود نداشته و اجرای آن‌ها در زمان حاضر گونه‌ای شریعت‌گریزی یا عدم عمل به شریعت محسوب می‌شود؛ از این‌رو از یک‌سو نظام سیاسی به جهت اداره‌ی امور خود به تصمیم‌گیری در این موارد نیازمند است و از سوی دیگر ولایت و سرپرستی فقیه در این موارد که در فقه وجود ندارد بنابر نظریه ولایت عامه‌ی فقیه دارای ابهام است. از این‌رو، امام خمینی در فرایندی خاص با نظرداشت اختیاراتی بیش‌تر برای ولی فقیه در حوزه‌ی نظام سیاسی، از گونه‌ی اداره‌ی صحیح نظام سیاسی در عصر غیبت ابهام‌زدایی کرده است. ایشان در پاسخ به بیانات ریاست جمهوری وقت که دیدگاه امام خمینی در گستره‌ی

سیاست متعالیه

- سال چهارم
- شماره چهاردهم
- پاییز ۹۵

ظرفیت‌های
مشارکت سیاسی
در قرائت از نظریه‌ی
ولایت فقیه
(۹۷ تا ۱۱۶)

اختیارات ولی فقیه را به محدوده‌ی احکام شرعی مضیق دانسته بود، بر توسعه‌ی اختیارات ولی فقیه تأکید کرده و در پاسخ به ایشان از ولایت مطلقه یاد کرده و آن را امری فراتر از فروعات شرعی دانسته‌اند. امام خمینی با اشاره به موارد و مصادیق بسیار بر این معنا تأکید کردند که در صورت تقید اختیارات ولی فقیه به فروعات شرعی، عرضه‌ی ولایت مطلقه و مفوضه به پیامبر اسلام (ص) امری بی‌معنا و محتوا بوده و پیامدهای قبول این منطق غیرقابل قبول خواهد بود (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۴۵۲-۴۵۱).

با استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، گامی بزرگ در نظریه‌ی ولایت فقیه برداشته شد. از یک سو تحقق نظام جمهوری اسلامی ایران امکان تحقق نظریه‌ای که قرن‌ها در کتب فقهی از سوی فقیهان توصیه می‌شد، اثبات شده؛ و از سوی دیگر، این نظریه نه فقط در قالب نظم غیرمردم‌سالار، بلکه در دنیای مدرن و غلبه‌ی نظم مردم‌سالار رویکرد اجرائی به خود گرفته و در قبال سایر نظام‌های سیاسی موجود (سوسیالیستی، دموکراسی، سلطنتی و...) علاوه بر تضمین مشروعیت نظام سیاسی، ظرفیت‌های گسترده‌ی شریعت در اداره‌ی کارآمد جامعه را با محوریت ولی فقیه به اثبات رسانیده است که برخی از آن‌ها با عنایت به مؤلفه‌ی مشارکت سیاسی از نظر می‌گذرد:

۲.۱.۱. قانون اساسی

امروزه به‌ندرت می‌توان از کشوری فاقد قانون اساسی یاد کرد. این امر از آن‌روی در کشورها مورد توجه قرار می‌گیرد که قانون اساسی موجب تحدید قدرت حاکمان و انتظام فرایند مدیریت کشور بر اساس هنجارهای مورد پذیرش هر جامعه می‌شود؛ لذا این قانون به‌عنوان قانون مادر، شناسنامه و هویت یک کشور محسوب شده و نماد وحدت اقوام، جوامع، گروه‌ها و احزاب محسوب می‌شود. این مزایا موجب شده است کشورها به تدوین قانون اساسی برای خود اهتمام ورزیده و هنجارهای جامعه‌ی خود را به‌عنوان قوانین لازم‌الاجراء در قالب قانون اساسی بگنجانند.

گرچه مباحثی در خصوص گستره‌ی ولایت فقیه بر همه‌ی جوانب امور کشور ارائه شده است که بر اساس آن برخی با عنایت به اطلاق ادله‌ی ولایت فقیه قائل به بسط ولایت وی، حتی بر قانون اساسی و امکان نقض آن از سوی ولی فقیه شده، و تحدید قدرت وی به محدوده‌ی قانون اساسی را نقض ولایت وی برشمرده‌اند؛ و برخی تحقق عملی ولایت فقیه را مولود نظامی سیاسی با محوریت قانون اساسی مصوب جمهوری اسلامی ایران دانسته و از این‌روی اختیارات وی را به محدوده‌ی قانون اساسی محدود کرده‌اند. بدین ترتیب، پذیرش و التزام به قانون اساسی تأثیری شگرف در گونه و گستره‌ی مشارکت سیاسی مردم و نخبگان خواهد داشت. بر این اساس باید گفت:

اولاً؛ ولایت فقیه در کتب فقهی شیعه همواره در جوامع مؤمنان نافذ بوده و وی ولایتی بر غیرمومنان بلکه کفار نداشت و اندراج ولایت فقیه ذیل قانون اساسی و تبدیل آن به قانون لازم‌الاجراء در کشور موجب شد گستره‌ی ولایت فقیه به جامعه‌ی مؤمنان و در محدوده‌ی زندگی فردی و ایمانی آنان محدود نشده؛ بلکه همه‌ی آنچه مدیریت یک کشور اقتضا می‌کند را دربر بگیرد. از این‌رو، علاوه بر زندگی مؤمنانه، حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی، انتظامی و ... کشور را شامل شده و حتی تدبیر اقلیت‌های سنی بلکه کافر را هم شامل می‌شود. مشارکت سیاسی در این نظام سیاسی از محدوده‌ی مضیق فعالیت سیاسی مؤمنان به مشارکت سیاسی همه‌ی شهروندان توسعه یافته و با توجه به رویکرد قانون‌مند، مشارکت کفار و اقلیت‌های مذهبی بلکه غیر معتقدین به ولایت فقیه را نیز دربر می‌گیرد.

ثانیاً؛ از آن‌جاکه ولایت فقیه در نظم جمهوری اسلامی ایران رویکرد قانونی به خود گرفته و در قانون اساسی گنجانده شده است، لذا اعمال ولایت فقیه به رضایت مردم و رأی فراگیر آنان به مدیریت کلان کشور توسط ولی فقیه، مقید شده؛ بلکه در مراحل بعدی نیز فقیه در صورتی حائز جایگاه ولایت بر کشور می‌شود که توسط نمایندگان مردم در مجلس خبرگان از میان حائزین این منصب گزینش شده باشد. طبیعتاً این امر به اعمال ولایت وی بر اساس رضایت مردم خواهد بود که از جایگاه مشارکت سیاسی مردم حکایت می‌کند. گرچه این امر به معنای منوط‌بودن اعمال ولایت فقیه به جلب رضایت مردم در همه‌ی ساختارهای نظام سیاسی نیست (قانون اساسی: اصل صد و هفتم).

۲.۱.۲. تفکیک قوا

طرح نظریه‌ی تفکیک قوا در غرب، مدیون اندیشمندی فرانسوی به نام "منتسکیو" است که در مخالفت با نظام سیاسی پادشاهی و تمرکز همه‌ی قدرت در دست یک فرد و در راستای تحدید و کنترل قدرت به طرح این نظریه مبادرت ورزید (جعفری ندوشن، ۱۳۸۳: ۴۳). این نظریه در اعصار متأخر و در نظام‌های سیاسی در راستای کنترل قدرت حاکمان مورد پیشنهاد قرار گرفته و نظام‌های سیاسی با به اجرا درآوردن این راهکار در نظام‌های خود، عملاً به تحدید قدرت حاکمان اقدام ورزیده‌اند. آنچه بر اساس این راهکار مورد توجه قرار می‌گیرد این است که وظائف و اختیارات یک فرد که هم وظیفه‌ی قانون‌گذاری، اجرای قانون و در عین حال وظیفه‌ی قضاوت را برعهده داشت، برعهده‌ی سه نهاد قرار داده است تا ضمن این که از تمرکز و انباشت قدرت در یک فرد جلوگیری می‌کند، احتمال سوءاستفاده از امکانات در اختیار وی را نیز کم نماید و از اختیارات نهادهای موازی به جهت نظارت و کنترل نهادهای دیگر استفاده نماید.

مقوله‌ی تفکیک قوا که در اعصار متأخر در قالب توزیع و تقسیم قوا نمود می‌یافت، در سده‌های اخیر قالبی تازه یافت که بر اساس آن، علاوه بر توزیع و تقسیم قوا، محدود کردن قدرت حاکمان و کنترل قدرت‌های خودکامه از ارکان اصلی آن محسوب می‌شوند. بر اساس نظریه‌ی تفکیک قوا در آغاز، تمرکز مطلق قدرت در دست حاکمان، بنابه درخواست مردم از بین رفت و با واگذاری قوه‌ی مقننه به مردم، نظام سلطنت مشروطه تأسیس و قدرت حاکم (شاه) به وسیله‌ی قانون‌گذاری مجلس محدود شد؛ در مراحل بعد قوه‌ی قضائیه نیز خود را از تمرکز قدرت رهانیده و به استقلال رسید و از آن‌جا که نظام امور جامعه در سه محور: تقنین، اجرا و قضا محصور می‌شود، تفکیک قوا در قالب سه قوه‌ی مقننه، قضائیه و اجرائیه رخ نمود.

در نظام جمهوری اسلامی، تفکیک قوا به معنای مصطلح که بر اساس آن در رأس نظام سیاسی، سه قوه (مجریه، مقننه و قضائیه) قرار دارد و تمام امور کشور به تفکیک بر عهده‌ی آنان می‌باشد، مردود است؛ بلکه گونه‌ای خاص از تفکیک قوا بر اساس مؤلفه‌های فقهی مورد پذیرش قرار گرفته است. بر این اساس، مشروعیت نظام سیاسی مطلوب شیعه در گرو رهبری و زعامت فقیه‌ی عادل بر تمامی ارکان جامعه و نهادهای سیاسی آن است. مطابق این منطق، اگر سه قوه‌ی فوق نیز در راستای تقسیم کارهای کشور به وظائف خود مشغول باشند، می‌بایست ذیل ولایت فقیه قرار داشته باشد؛ زیرا مشروعیت آنان در گرو انتساب به ولی فقیه است؛ در غیر این صورت، نظام مبتنی بر سه قوه‌ی فوق بدون اشراف و سرپرستی ولایت فقیه، نظامی طاغوتی و نامشروع خواهد بود (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۷: ۱۳۳).

گرچه در قانون اساسی مصوب در نظام جمهوری اسلامی ایران نوعی تفکیک قوا مورد پذیرش واقع شده است، اما به خوبی تفاوت آشکاری میان تفکیک قوا در قانون اساسی و تفکیک قوا به معنای مصطلح وجود دارد. بر اساس قانون اساسی، قوای سه گانه (مقننه، مجریه، قضائیه) تحت ولایت فقیه جامع‌الشرایط قرار دارند. تفکیک قوا در واقع نه معنای اصطلاحی آن، بلکه در قالب نظریه‌ی استقلال قوا خودنمایی می‌نماید (قانون اساسی: اصل پنجاه و هفت) که بر اساس آن، هر یک از قوای سه گانه می‌بایست مستقل از یک‌دیگر بوده و با تقسیم کارها در دست اشخاصی معین به تخصیص شدن امور کمک کرده و در این میان قوای مختلف قادر خواهند بود بر کارهای یک‌دیگر نظارت داشته باشند و از خطاهای یک‌دیگر بکاهند. لذا می‌توان از وجود قوای سه گانه ذیل نظریه‌ی ولایت فقیه استفاده کرد و از کارویژه‌های نظریه‌ی تفکیک قوا در نظریه‌ی ولایت فقیه بهره گرفت. در این نظریه ضمن این که ولایت فقیه ملاک مشروعیت نظام سیاسی شیعه در عصر غیبت بر شمرده می‌شود، می‌توان کارویژه‌های تفکیک قوا را به کار گرفت. بر این اساس، باید

گزینش کارگزاران را به انتخاب فراگیر مردم مستند کرد؛ قوانین را به نمایندگان مجلس شورای منتخب مردم واگذار کرد؛ رأی اکثریت نمایندگان مردم در مجلس را محور جعل قوانین برشمرد و در مجموع از ظرفیت‌های حداکثری مشارکت سیاسی بهره گرفت.

بدیهی است برخلاف نظام‌هایی که تفکیک قوا در ساختار آن‌ها تعبیه نشده است و عمده‌ی مناصب حکومتی بر اساس انتصاب واگذار می‌شوند، این عنصر، ظرفیتی فراگیر را برای این نظام‌ها در تأمین حداکثری مشارکت سیاسی فراوری شهروندان و نخبگان قرار می‌دهد. یعنی از یک‌سو توده‌ی مردم بستر مشارکت سیاسی فرض شده و می‌بایست نمایندگان خویش در نهاد قانون‌گذاری (مجلس شورای اسلامی)، رئیس‌جمهور (قوه‌ی مجریه) بلکه شوراهای شهر و روستا و نمایندگان خبرگان (جهت‌گزینش رهبری) را انتخاب کنند؛ نخبگان نیز مشارکت سیاسی فراگیری در نهادهای تقنینی، اجرایی و قضائی را فراوری خود خواهند دید.

۲.۱.۳. انتخابات

با عنایت به این نکته که فقه شیعه محدوده‌ی زمانی نداشته و منابع فقه و روش اجتهاد، فقیهان شیعه را قادر می‌سازد که بدون عرفی کردن فقه، آن را با نیازهای روز منطبق کرده و به پرسش‌های زمانه پاسخ بدهند. از همین روی، فقه شیعه با بازخوانی منابع و مبانی خویش، ضمن قرائتی بومی از اسلام، نظم مردم‌سالاری مبتنی بر آموزه‌های دینی را مورد پذیرش قرار داده و گونه‌ای خاص از نظم مردم‌سالار را در نظام مطلوب سیاسی جاری دانسته است. بر این اساس، گرچه انتخابات، نماد دموکراسی غربی محسوب می‌شود، لکن بر اساس قرائت اسلامی از نظام سیاسی مردم‌سالار، ضمن تأکید بر جایگاه فقیه جامع‌الشرایط برای اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی و تأکید بر ضرورت محوریت قوانین اسلام برای اداره‌ی جامعه، برای مردم نیز جایگاه وسیعی در تعیین سرنوشت خویش قائل شده است. بر این اساس، مردم در تمامی سطوح نظام سیاسی دارای حق رأی و نظر بوده و جدا از این که خود می‌توانند نامزد تصدی مناصب حکومتی باشند، انتخاب کارگزاران کشور نیز برعهده‌ی آنان است. لذا نه فقط مدیر ارشد اجرایی کشور، بلکه قانون‌گذاران نیز به واسطه‌ی انتخاب آنان حائز مناصب اداری و حکومتی می‌شوند و حتی ولی فقیه نیز به واسطه‌ی مردم انتخاب خواهد شد.

مطابق این منطق، قانون اساسی کشور به رأی و نظر مردم واگذار شده و در همین قانون نیز حق انتخاب رئیس‌جمهور (به‌عنوان عالی‌ترین مقام اجرایی کشور) به رأی و نظر اکثریت مردم موکول شده است؛ نمایندگی مجلس شورای اسلامی نیز مرهون أخذ رأی مردم است. در این نظم مردم‌سالار، گرچه ولی فقیه منصوب از جانب خداوند بوده و

مشروعیت خویش را مرهون رأی و نظر مردم نیست، لکن با عنایت به این که حائزین تصدی این منصب می‌توانند بیش از یک فرد باشند، لذا گزینش بهترین و شایسته‌ترین فقیهان واجد شرایط، در گرو تشخیص خبرگانی است که نمایندگان توده‌ی مردم هستند. گرچه در نظم ولایت مطلقه‌ی فقیه، سنخ گزینش ولی فقیه از قبیل انتخاب نبوده و به انتصاب الهی مستند است، اما گزینش ولی فقیه از سوی خبرگان از سنخ انتخاب به معنای مصطلح نبوده، بلکه به معنای معرفی شایسته‌ترین فرد در میان حائزین مشروعیت الهی از سوی کسانی است که در شناخت فقیه زمان‌شناس و مدیر و مدبر خبره هستند.

۲،۱،۴. تضمین آزادی‌های سیاسی

با وجود این که در نظم مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه، اختیارات وسیع‌تری برای فقیه جامع‌الشرایط وجود دارد و وی می‌تواند در شرایط خاص در راستای برون‌رفت از مشکلات و بحران‌ها و در محدوده‌ی امور شخصی مردم دخالت کرده و به نفع جامعه و اسلام، برخی از آزادی‌های مردم و حتی تصرفات آن‌ها را محدود نماید (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۴۵۲-۴۵۱) لکن نظرداشت این مقدار از اختیارات در عرصه‌ی امور شخصی مردم که بنابر اقتضائات احکام ثانویه و در تراحم ناشی از بحران‌های اجتماعی و به جهت بهبود شرایط زندگی برای توده‌ی مردم و کارآمدی حکومت در مدیریت به سامان جامعه صورت می‌پذیرد، دلیلی بر دخالت فقیه در زندگی شخصی مردم به صورت احکام اولیه نمی‌شود؛ بلکه تقسیم امور زندگی مردم به دو دسته: «مسائلی که به عرصه‌ی عمومی جامعه اختصاص دارند» و «مسائلی که به حریم خصوصی مردم مرتبط است» در همه‌ی نظام‌های سیاسی وجود دارد و اساساً حکومت‌ها با در نظر گرفتن تفکیک میان این دو عرصه، دخالت در زندگی شخصی مردم را نه فقط وظیفه خود نمی‌دانند و با احترام گذاردن به حریم خصوصی افراد، موظف به عدم دخالت در این امور هستند، بلکه با عنایت به این که مردم در رسیدگی به امور فردی خود صلاحیت کامل دارند، نیازی به دخالت دیگران نخواهند داشت. از سوی دیگر، در بسیاری از اموری که به منافع توده‌ی مردم مرتبط است، تمایل مردم در برخورداری از این منافع موجب نزاع و اختلاف بین آن‌ها می‌شود؛ لذا اصولاً کارکردهای حکومت‌ها به تدبیر اموری محدود می‌شود که به جنبه‌ی عمومی جامعه و منافع توده‌ی مردم و برخورداری آنان از امکانات عمومی، رفاه و امنیت و رفع مخاصمات مرتبط می‌شود. از این روی باید گفت گستره‌ی فراگیر اختیارات حاکم در نظم مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه را نیز می‌بایست در راستای همین منطق ارزیابی کرد و دخالت‌های احتمالی آن در برخی امور شخصی مردم را نه از باب حکم اولی وی، بلکه ضرورت تدبیر امور جامعه و مدیریت کارآمد آن ارزیابی نمود.

بر اساس این منطق، اختیارات گسترده‌ی حاکم نافعی آزادی‌های مردم در حریم خصوصی‌شان نیست، بلکه تحدید احتمالی آزادی‌های مردم در برخی موارد از باب استثنا و به‌ضرورت شرایط و موقعیت‌های خاص است. مانند سایر نظام‌های سیاسی که آزادی‌های سیاسی، بخشی از آزادی‌های مشروع مردم محسوب شده و این قضیه نافعی حق حاکمیت نیست و در راستای نشاط فراگیر در گستره‌ی مشارکت سیاسی به‌حساب می‌آید. در نظم مبتنی بر ولایت مطلقه‌ی فقیه نیز آزادی‌های سیاسی مردم - که برخی از آن‌ها از نظر گذشت - به رسمیت شناخته شده، بلکه حکومت دینی خود را موظف به تأمین راه کارهای تحقق آن می‌داند.

۲.۱.۵. نظارت بر حاکم و کارگزاران

علاوه بر مجموعه‌ی نظارت‌هایی که در نظام جمهوری اسلامی برای کنترل قوا و سوءاستفاده‌های احتمالی در نظر گرفته شده است و برخی از آن‌ها در قالب پارلمان، تفکیک قوا و احزاب از نظر گذشت، در این قضیه تفاوت چندانی میان نظم‌های سیاسی وجود ندارد. آنچه در خصوص نظارت در نظم مبتنی بر ولایت مطلقه‌ی فقیه ضرورت دارد و آن را از سایر نظام‌ها متمایز می‌کند، نظارت بر ولی فقیه است که با وجود این که وی از شایسته‌ترین افراد امت انتخاب شده و احتمال خلاف در وی بسیار اندک است، لکن سازوکاری در فقه شیعه (و به تبع آن در قانون اساسی) تعبیه شده است که به مدد آن، صلاحیت ولی فقیه برای اداره‌ی جامعه محفوظ بوده و از خلاف و سوءاستفاده‌های احتمالی وی نیز جلوگیری خواهد شد. بر این اساس، ضمن این که مطابق اصل ۱۰۷ قانون اساسی امتیاز ویژه برای رهبری در مقابل قانون در نظر گرفته نشده و وی همانند سایر مردم از جایگاه مساوی در برابر قانون برخوردار بوده و در قانون اساسی (اصل ۱۹ و ۲۰) از جایگاه یکسان همگان در پناه قانون بدون در نظر گرفتن هیچ امتیازی یاد شده است. طبیعتاً این اصل شامل رهبری نیز می‌شود (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۸، ۵). از حیث ساختاری نیز گرچه نصّ خاصی در قانون اساسی در خصوص نظارت بر رهبری یافت نمی‌شود، لکن بر اساس بخشی از اصل صد و یازدهم قانون اساسی، هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود بر کنار خواهد شد. تشخیص این امر به‌عهده‌ی خبرگان مذکور در اصل یک‌صد و هشتم می‌باشد (قانون اساسی: اصل صد و یازده). به عبارت دیگر، از آن‌جا که مقدمه‌ی تشخیص ناتوانی رهبری در اداره‌ی جامعه و مقدمه‌ی تشخیص بقای اوصاف و شرایط رهبری مقرر در اصل ۱۰۹ قانون اساسی، نظارت مجلس خبرگان است، لذا مباحث مفصلی در مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی انجام

شده است که بر اساس آن بحث نظارت بر رهبری (بر اساس رویکرد خاص مصوب در مجلس خبرگان) مورد تأکید قرار گرفته است (مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۲۶۴). مطابق اصل ۱۱۱ قانون اساسی تشخیص مواردی چون ناتوانی رهبر در اجرای وظایف قانونی و فقدان یا از دست دادن شرایط رهبری از وظایف مجلس خبرگان است. از این روی کمیسیونی به نام کمیسیون تحقیق یا هیأت تحقیق در مجلس خبرگان تشکیل شده است که وظیفه‌ی عمده‌ی نظارت و بررسی عملکرد رهبری و نهادهای زیر نظر رهبری را برعهده دارد.

بدیهی است تأکید بر ضرورت نظارت بر کارگزاران نظام اسلامی، بلکه نظارت‌پذیری رهبری در نظام جمهوری اسلامی، گستره‌ای وسیع از مشارکت سیاسی در راستای نظارت و ارزیابی کارگزاران نظام اسلامی را فراوری نخبگان، بلکه توده‌ی مردم قرار می‌دهد و آنان قادر خواهند بود در سطحی فراگیر و مؤثر، مشارکت سیاسی خود را اعمال کرده و در این راستا، علاوه بر تضمین نشاط و فعالیت سیاسی در همه‌ی سطوح نظام سیاسی، کارآمدی نظام را هم تضمین نمایند.

چنان که ملاحظه می‌شود، در نظریه‌ی ولایت مطلقه‌ی فقیه، نه فقط رویکرد استبدادی وجود ندارد، بلکه ظرفیت‌های مشارکت سیاسی بسیاری در این نظم سیاسی وجود دارند که اگر ادعا نشود که از بسیاری از نظم‌های سیاسی دنیا بیش‌تر نیست، لااقل این است که از آن‌ها کمتر نخواهد بود. اما آنچه این گستره از مشارکت سیاسی را از اقران نظم ولایت مطلقه متمایز می‌کند، این است که نه فقط مشارکت سیاسی در این نظام در تقابل با جایگاه مشروعیت الهی آن قرار ندارد، بلکه با در نظر داشت ترکیبی از نقش دین و مردم در اداره‌ی مشروع و کارآمد جامعه، مشارکت سیاسی به موازات مشروعیت الهی قرار گرفته و از این روی، ولایت فقیه در برابر ولایت مردم قرار نخواهد داشت؛ بلکه از سنخ ولایت الهی-مردمی محسوب خواهد شد. در این نظام سیاسی، مردم از گونه‌ای از مشارکت سیاسی استفاده می‌کنند که از متن دین برآمده، اختصاص به جامعه‌ی اسلامی داشته و زائیده‌ی نظام‌های غربی یا شرقی نیست.

۲.۲. مشارکت در نظم ولایت انتخابی فقیه

با استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران و اثبات امکان نظریه‌پردازی برای نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، نظریه‌های دیگری نیز به موازات نظریه‌ی ولایت عامه‌ی فقیهان، ولایت مطلقه‌ی فقیه از سوی برخی فقیهان ارائه شد که از آن میان می‌توان به نظریه‌ی ولایت انتخابی فقیه یاد کرد. بر اساس این نظریه، ائمه (ع)، فقهای جامع‌الشرایط را به مقام ولایت منصوب نکرده‌اند، بلکه آنان را به‌عنوان کاندیداها و نامزدهای احراز مقام ولایت و

رهبری جامعه‌ی اسلامی به مردم معرفی نموده‌اند؛ تا مردم به انتخاب خود، یکی از آنان را به‌عنوان رهبر برگزیده و به‌وسیله‌ی انتخاب مردم، ولایت شأنی آنان به فعلیت برسد. بر این اساس، در صورت به‌فعلیت‌رسیدن ولایت برای فقیه‌ی از فقیهان، برای فقیهانِ دیگر جایز نخواهد بود در امر ولایت و حکومت مداخله کنند:

«کسی از فقها بالفعل حاکم خواهد بود که مردم وی را انتخاب نموده و این امانت الهی را به وی واگذار نموده باشند و او کسی است که حق تصدی شئون ولایت را داراست» (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱: ۴۱۶).

برخلاف نظریه‌ی ولایت انتصابی فقیه که هر یک از فقهای شیعه به صرف دارابودن شرایط لازم از ولایت بالفعل برخوردار خواهند بود، نظریه‌ی ولایت انتخابی تحقق ولایت بالفعل را به انتخاب مردم منوط کرده است (همان: ۵۵۲). بر اساس این نظریه، برای هیچ‌یک از فقهای واجد شرایط جایز نیست که قبل از انتخاب‌شدن توسط مردم به اعمال ولایت بپردازند؛ این در حالی است که بر اساس نظریه‌ی ولایت انتصابی، اعمال ولایت فقیه در گرو رأی و نظر و انتخاب مردم نبوده و اعمال ولایت برای وی (فارغ از استناد آن به مردم) از سوی خداوند به رسمیت شناخته شده است؛ هرچند فعلیت یافتن حاکمیت مشروع وی بر اریکه‌ی قدرت سیاسی در محدوده‌ی وسیع کشور اسلامی به مقبولیت مردمی نیز نیازمند خواهد بود.

نظریه‌ی ولایت انتخابی فقیه براین باور است که رکن اصلی در مشروعیت حکومت، بر مقبولیت مردمی استوار بوده و گزینش حاکم می‌بایست بر اساس روش دموکراتیک صورت پذیرد. منطقی که صاحبان نظریه‌ی ولایت انتخابی درصدد آن هستند، تفکیک میان ولایت خبری و انشائی است؛ که گویا برای اولین بار از سوی صالحی نجف‌آبادی عرضه شده است (نجف‌آبادی، ۱۳۶۳: ۲۳). این نظریه بر این باور است که در ادله‌ی ولایت فقیه، تنها به بیان صفات و ویژگی‌های ولی فقیه اکتفا شده و این ادله، به انتصاب عام فقیه اشاره‌ای ندارد و این مردم هستند که فردی که حائز این صفات ویژه موجود در روایات هست را انتخاب می‌نمایند. بر اساس این نظریه، خداوند حق حکومت را مستقیماً به مردم اعطا نموده و مردم حق خود را به فقیه‌ی که انتخاب می‌کنند، محوّل می‌نمایند. (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱: ۴۱۶)

بر اساس نظریه‌ی ولایت انتخابی، جعل حاکمیت در گرو انتخاب مستقیم مردم است و انتخاب خبرگان نه از باب شناخت حائزین اوصاف خاص رهبر، و معرفی فردی از میان کاندیداهای احتمالی، بلکه از باب انتخاب به معنای اصطلاحی خواهد بود. از دیدگاه نظریه‌ی انتخاب، روایاتی که تعیین و گزینش رهبر را در انحصار اهل حل و عقد می‌دانند، مخصص ادله‌ای که آن را وظیفه‌ی عموم معرفی می‌کند، نمی‌باشد؛ بلکه حداکثر آن است که از باب

احتیاط و استحکام در امور، انتخاب رهبر طی دو مرحله با مشارکت عموم مردم و خبرگان (یا اهل حل و عقد) انجام می‌شود (همان، ج: ۱: ۵۶۱).

بر اساس این نظریه گرچه تمام مردم در انتخاب مشارکت داشته باشند، لکن نتیجه‌ی انتخاب ولی فقیه را می‌بایست به مرحله‌ی دوم واگذار کرد؛ زیرا اطمینان به صحت این انتخاب دو مرحله‌ای به مراتب از انتخاب افراد غیرمنتخب مردم بیش‌تر خواهد بود. بدین علت که خبرگان امت از مفاسد و معایبی که به عموم مردم نسبت داده می‌شود، مبرا هستند و اگر اشکال شود که خبرگان به رعایت مصالح فردی خود می‌پردازند و نه به مصالح اجتماع، باید گفت شرط عدالت در خبرگان از ایجاد چنین امری جلوگیری خواهد نمود (همان، ج: ۱: ۵۶۰). در این دیدگاه، سطح مشارکت سیاسی مردم بیش‌تر بوده و آنان از گستره‌ی اختیارات وسیع‌تری در انتخابات برخوردار هستند؛ زیرا ضمن این که مردم می‌بایست به صورت مستقیم و یا به واسطه‌ی خبرگان مورد اعتماد خود به تعیین حاکم پرداخته و از ورود نااهلان به این سمت جلوگیری نمایند، حاکم نیز در نقطه‌ی مقابل می‌بایست در مقیاس وسیع‌تری به جلب نظر عمومی مردم اقدام نماید.

نتیجه‌گیری

مشارکت سیاسی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها در ارتقای مقبولیت و کارآمدی نظام‌های سیاسی محسوب می‌شود. از این روی، حکومت‌ها معمولاً در افزایش این امر مهم تلاش کرده و مشارکت حداقلی شهروندان و نخبگان را نقضی بر ساحت ساختار نظام سیاسی یا رفتار حاکمان و کارگزاران ارزیابی می‌کنند. نظام سیاسی مطلوب شیعه در عصر غیبت امام معصوم (ع) در قالب ولایت فقیه جامع‌الشرائط نیز ضمن عنایت به این امر مهم، می‌بایست ظرفیت‌هایش را در راستای تحقق مشارکت سیاسی حداکثری توده مردم و نخبگان فراهم نماید. بدیهی است گرچه ولایت فقیه در زمان‌های گذشته (که جلب مشارکت حداکثری دغدغه‌ی اساسی حکومت‌ها محسوب نمی‌شد) ذیل نظام‌های غیرمردم‌سالار قرار داشت و از قابلیت‌ها و ظرفیت کم‌تری در خصوص جلب مشارکت سیاسی حداکثری برخوردار بود، لکن بازخوانی مبانی و ادله‌ی ولایت فقیه در عصر حاضر، مستدعی قرائت‌هایی مردم‌سالار از ولایت فقیه است که از ظرفیت مناسبی در جلب مشارکت حداکثری توده‌ی مردم و نخبگان برخوردار است و می‌تواند مقبولیت و کارآمدی نظام سیاسی را تأمین نماید.

بر این اساس، فقه شیعه که به‌خاطر ظرفیت فراوانش در رفع نیازهای روزآمد جامعه، از قابلیت فراوانی در جلب و به کارگیری مشارکت سیاسی توده‌ی مردم و نخبگان جامعه در نظام سیاسی مطلوب خویش دارد؛ در هر زمان گونه‌ای خاص از ظرفیت مشارکتی را

پیشنهاد و تجویز کرده است و این گونه‌ی خاص از مشارکت سیاسی، تابع قرائت غالب در هر زمانه‌ای و ظرفیت‌های آن قرائت است. از این روی، در حالی که جایگاه قرائت ولایت فقیه مبتنی بر نظم غیرمردم‌سالار از ظرفیت محدودی در جلب مشارکت سیاسی برخوردار است، این محدودیت نه به محدودیت ظرفیت فقه شیعه بلکه به مضیق بودن قابلیت قرائت نظم غیرمردم‌سالار در جلب مشارکت سیاسی است. در قرائتی از ولایت فقیه که بر قرائت نظم مردم‌سالاری مستند است، قابلیت‌های بیش‌تری برای جلب مشارکت سیاسی وجود دارد و فقه سیاسی شیعه ضمن بازخوانی مبانی خویش و به واسطه‌ی قرار گرفتن ذیل قرائت نظم مردم‌سالاری، قرائتی از نظم سیاسی ارائه کرده است که ضمن استناد به شریعت و آموزه‌های آن، از ظرفیت‌های بیش‌تری در جلب مشارکت سیاسی برخوردار است. بدیهی است مؤلفه‌های این قرائت از نظام سیاسی می‌بایست مورد بازخوانی قرار گرفته و در راستای ارتقا و افزایش مشارکت سیاسی و توسعه‌ی مقبولیت و کارآمدی نظام اسلامی، مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

منابع

۱. اراکی، محمدعلی (۱۴۱۳ق). المکاسب المحرمة. قم: موسسه در راه حق.
۲. بحر العلوم، سیدمحمد (۱۴۰۳ق). بلغة الفقیه. تحقیق: سیدمحمدتقی آل بحر العلوم. تهران: منشورات مکتبه الصادق (چاپ چهارم).
۳. تبریزی، میرزا جواد (۱۴۱۱ق). ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب. قم: موسسه اسماعیلیان.
۴. _____ (۱۴۱۶ق). صراط النجاة فی أجوبة الاستفتاءات. قم: مکتب نشر المنتخب.
۵. جعفری ندوشن، علی‌اکبر (۱۳۸۳). تفکیک قوا در حقوق ایران، آمریکا و فرانسه. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۶. حائری، سید کاظم (۱۴۱۴ق). ولایة الامر فی عصر الغیبة. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۷. خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۸). صحیفه امام. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۸. _____ (۱۳۶۸). کتاب البیع. قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان (الطبعة الرابعة).
۹. خوئی، ابوالقاسم (۱۴۱۸). التفتیح فی شرح العروة الوثقی (کتاب الاجتهاد و التقليد). قم: لطفی.
۱۰. زنجانی، عمید (۱۳۷۶). فصلنامه‌ی حکومت اسلامی، دیدگاه حکومتی در نظریه حسبه، فرضیه حکومت با اختیارات محدود شماره ۳.
۱۱. صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۶۳). ولایت فقیه حکومت صالحان. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۱۲. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۱۳. مشروح مذاکرات تدوین قانون اساسی (۱۳۶۴). تهران: اداره کل امور فرهنگ و روابط عمومی مجلس.
۱۴. مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۹). تهران: اداره کل امور فرهنگ و روابط عمومی مجلس.
۱۵. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹). دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة. قم: مرکز العالمی للدراسات العالمیة.
۱۶. _____ (۱۳۶۷). مبانی فقهی حکومت اسلامی. ترجمه: محمود صلواتی. تهران: مؤسسه کیهان.
۱۷. نجفی، محمدحسن (۱۳۶۷). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۱۸. نراقی، ملااحمد (۱۳۷۵). عوائد الایام. قم: مرکز النشر الاسلامی التابع لمکتب الاعلام الاسلامی.

